

نسبت بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی؛ مقایسه تطبیقی دیدگاه شهید مطهری و شهید صدر به انضمام الگوی پیشنهادی

احمد کلاته ساداتی^۱

چکیده

هدف: هدف مطالعه حاضر، ارزیابی نسبت علم و مکتب در اقتصاد اسلامی در آرای شهید مطهری و شهید صدر و ارائه الگوی پیشنهادی در این زمینه می‌باشد. **روش:** روش مطالعه، اسنادی با رویکرد توصیفی-تحلیلی است. **یافته‌ها:** شهید مطهری با تمایز بین روابط اعتباری با روابط طبیعی در اقتصاد، معتقد است که روابط طبیعی راجع به قوانین عام اقتصادی‌اند که محدود به مکتب خاصی نیست؛ در حالی که روابط اعتباری یا قراردادی مرتبط با قوانین در مکتب یا فلسفه خاص است. شهید صدر نیز قائل به تمایز بین مکتب و علم در اقتصاد است؛ به طوری که مکتب، زیربنا و علم، سطوح روبنایی را تشکیل می‌دهد. وی الگوی منطقه الفراق را طرح کرده که مطابق آن، دولت اسلامی- در صورت تحقق- شرعاً می‌تواند اقدام به وضع قانون کند. **نتیجه‌گیری:** مکتب و جهان‌بینی، سطوح زیربنایی علم اقتصاد اسلامی را تشکیل می‌دهند که لاین تغییر و غیر قابل ابطال است. نظریه علمی نیز رو به واقعیت عینی دارد که متکی به دیدگاه شخص یا مجموعه‌ای از اندیشمندان است و خصلت تغییرپذیری و نیز ابطال‌پذیری تجربی دارد. اعتبار و کفایت یک نظریه علمی، بستگی به میزان اشراف اندیشمند مسلمان به مفاهیم مکتبی خود از یک سو و نیز میزان برخورداری وی از دانش علمی لازم و آگاهی از مسائل روز از سوی دیگر دارد. همچنین نهاد اقتصادی در اسلام، یک وجه برجسته اخلاقی نیز دارد که استواری این نهاد بستگی به میزان جامعه‌پذیری و درونی‌سازی گزاره‌های اقتصادی- اخلاقی اسلام توسط کنشگران در نظام اجتماعی دارد.

واژگان کلیدی: اقتصاد اسلامی، مکتب، علم (نظریه)، روابط اعتباری، روابط طبیعی، منطقه الفراق، اخلاق.

◇ دریافت مقاله: ۹۱/۱۱/۳۰؛ تصویب نهایی: ۹۲/۰۶/۱۹.

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی (تغییرات اجتماعی) دانشگاه شیراز / آدرس: شیراز، دانشگاه شیراز، دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی / شماره: ۰۷۱۱-۳۶۱۳۴۴۰۰ / Email: asadati@sums.ac.ir

الف) مقدمه

در شرایط فعلی، کشورهای مسلمان با دو رویکرد کلی مسائل اقتصادی خود را اداره می‌کنند؛ یا در چارچوب و بستر اقتصاد غالب سرمایه‌داری فعالند که شامل بیشتر کشورهای مسلمان می‌شود، یا همچون کشور ما به دنبال راه دوم و جایگزین‌اند که عموماً انتخاب شقّ دوم، وجهه عمل‌گرایانه^۱ دارد؛ بدین معنا که به جای تکیه بر علم و نظریه اقتصاد اسلامی به عنوان نیروی محرکه اقتصاد، بیشتر بر راههای عملیاتی برون‌رفت از بن‌بستهای موجود و به طور خاص، مقاومت در مقابل نظام سلطه تمرکز می‌شود. البته وقتی از عمل‌گرایی سخن به میان می‌آید، به معنای نفی چنین راهبردی در شرایط فعلی نیست. در شرایطی از فقر نظریه نمی‌توان نظام اجتماعی را معطل گذاشت که اندیشمندانی پیدا شوند تا علم اقتصاد اسلامی را نظریه‌پردازی کنند. لذا در کنار توجه به راههای عملی خروج از بن‌بست (که عموماً توسط ارکان اجرایی نظام انجام می‌گیرد)، نخبگان نظام اجتماعی مسئول نظریه‌پردازی حول اقتصاد اسلامی‌اند.

با وجود فقر نظریه، اقتصاد اسلامی در چند دهه اخیر در برگیرنده رشد کمی و کیفی مباحث بوده است. به جز شهید مطهری و شهید صدر، اخیراً اندیشمندانی در جهان اسلام در پی ارائه الگویی از اقتصاد اسلامی بوده‌اند (به طور مثال، اقبال و میرآخور، ۲۰۰۷؛ خان، ۱۹۹۴ و ۲۰۰۳؛ چاپرا، ۱۹۹۳؛ چودهاری، ۲۰۰۴؛ عسکری و همکاران، ۲۰۰۹؛ میرآخور و عسکری، ۲۰۱۰؛ صدیقی، ۲۰۰۶). قبل از آن نیز ابوالاعلی مودودی به مسائل مبنایی در اقتصاد اسلامی پرداخته است (مودودی، ۲۰۱۱). همچنین در بیشتر کشورهای مسلمان، نهادهایی چون: زکات و اوقاف که ارتباط جدی با مبانی اقتصادی اسلامی دارند، توسعه پیدا کرده‌اند. بانک توسعه اسلامی نیز تلاشهای فکری و عملیاتی در این جهت انجام داده است. با این وجود، اقتصاد اسلامی نیازمند اشتراک و جدل فکری بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تری است که البته به نظر می‌رسد مباحث فکری امروز در جهان اسلام، مقدمه‌ای باشد در این جهت. از منظر این مطالعه، یکی از علل اساسی مشکلات اقتصادی در جهان اسلام، فقر نظریه است.

در این شرایط، یکی از راهبردهای اساسی تغییر، بحث و مجادله حول موضوع علم اسلامی و مبنای روش‌شناختی آن است؛ بدین معنا که علم اقتصاد اسلامی چگونه تحقق می‌یابد، ابعاد مختلف

نسبت بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی؛ مقایسه تطبیقی دیدگاه ... ۵۹

آن چیست و چه نسبتی با مفاهیم مکتبی اسلام دارد. پرداختن به این موضوعات، متفاوت از طرح موضوعاتی است که مثلاً اسلام راجع به عدالت چه نظری دارد، یا اندیشمندان مسلمان راجع به موضوعاتی چون: مالکیت و ارزش در اقتصاد اسلامی چه دیدگاه(هایی) دارند. بنابر این، حداقل با دو شکل از طرح موضوع در اقتصاد اسلامی مواجهیم: یا هدف یک پژوهش پرداختن به مفاهیم بنیادین نسبت بین علم و مکتب است، یا اینکه به طور موضوعی می‌خواهد به یک مفهوم یا سازه مفهومی در اقتصاد اسلامی بپردازد. با وجود تمایز بین دو شکل از طرح موضوع، این دو با یکدیگر در ارتباط‌اند.

مطالعه حاضر با رویکرد نخست به موضوع اقتصاد اسلامی پرداخته است؛ چرا که محقق بر این نظر است که مهم‌ترین دلیل فقر نظریه اقتصادی، عدم پرداختن به موضوعات نوع اول است. لذا هدف مقاله، ارزیابی تطبیقی این دسته از موضوعات است که در اسلام:

- علم اقتصاد چیست و نسبت آن با مکتب چگونه است؟
- در مواجهه با مسائل جدید به چه طریقی می‌توان مسائل اقتصادی را با نگاهی معرفت‌شناختی حل و فصل کرد؟
- موضوع فرض و ابطال در علم (نظریه) اقتصاد اسلامی چه حدود و ثغوری دارد؟
- اجتهاد چه نقشی در نظریه‌پردازی اقتصادی دارد؟

این مقاله با رویکردی اسنادی و با توجه به محتوای دو کتاب «نظری به نظام اقتصادی اسلام» اثر شهید مطهری (۱۳۸۸) و جلد دوم کتاب «اقتصادنا» نوشته شهید صدر (۱۳۵۷)، تلاش دارد تا مختصات مذکور را مورد ارزیابی قرار داده، یک الگوی پیشنهادی ارائه دهد.

ب) نگاهی به ادبیات موجود

ارزیابی مقالات منتشره شده در موضوع آرای شهید مطهری نشان می‌دهد که بیشتر آنها اگر چه با موضوع اقتصاد اسلامی نوشته شده، اما خارج از موضوع بحث حاضر است. به طور مثال، پرداختن به موضوعاتی چون: ربا(فرامرز قراملکی، ۱۳۸۲)، روش‌شناسی علمی(فرامرز قراملکی، ۱۳۸۲؛ نجاری، ۱۳۹۰)، عدالت اجتماعی(طغیانی، ۱۳۸۱؛ خرمشاد و ساوه درودی، ۱۳۹۱؛ نمازی و لشکری، ۱۳۹۱)، عدل الهی(کربلایی

۶۰ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۵۸

پازوکی، ۱۳۸۸). لذا محقق لازم دید موضوع مورد بحث را در آرای شهید مطهری دنبال کند. از سوی دیگر، در رابطه با آرای اقتصادی شهید صدر نیز مقالاتی با موضوع بانکداری بدون ربا (موسویان، ۱۳۸۵)، عدل (نمازی و لشکری، ۱۳۹۱؛ حسینی، ۱۳۸۷؛ جمشیدی، ۱۳۸۶)، هویت اقتصاد اسلامی (میرمعزی، ۱۳۸۵) و روش‌شناسی شهید صدر (آقانظری، ۱۳۸۸) منتشر شده که مطالعه میرمعزی و آقانظری نگاهی است جامع و نقادانه مرتبط با مقاله حاضر.

میرمعزی با ارائه نظریه شهید صدر، آن را محدود کننده علم اقتصاد اسلامی تلقی کرده است؛ چرا که از نظر شهید صدر، علم اقتصاد اسلامی در جامعه اسلامی تحقق پیدا می‌کند. دیگر نقد میرمعزی، ارزش‌زدایی از علم اقتصاد اسلامی و نه مکتب اقتصاد اسلامی در آرای شهید صدر است (میرمعزی، ۱۳۸۵). آقانظری نیز با ارزیابی دیدگاه شهید صدر در مورد علم و مکتب، قرار دادن این دو مفهوم را در مقابل یکدیگر، مورد نقد قرار داده است. «بنابر این، نمی‌توان شاخص اساسی علم اقتصاد را در مقابل مکتب اقتصادی به این دانست که این علم، با روش ویژه خود، از موضوعات و گزینه‌هایی تحقیق می‌کند که با عدالت و امثال آن ارتباطی ندارند، بلکه کشف واقعیت اقتصادی و رویدادهای عینی، زمینه‌ساز توصیه‌ها، تجویزها و سیاستهای اقتصادی ویژه است» (آقانظری، ۱۳۸۸: ۵۷). این دو مطالعه، هر چند به موضوع مکتب و علم در دیدگاه شهید صدر پرداخته، اما یک سؤال اساسی پاسخ داده نشده و آن این است که اگر علم در مقابل مکتب نیست، پس چه رابطه‌ای بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی وجود دارد؟ این مقاله تلاش دارد به ابعاد آن بپردازد و الگوی پیشنهادی خود را ارائه دهد.

ج) دیدگاه شهید مطهری

بخش اعظم از مباحث شهید مطهری در کتاب «نظری به نظام اقتصادی در اسلام» حول مفاهیمی چون: ارزش، ارزش اضافه، مالکیت و ابعاد آن، اسلام و مالکیت و ... است که ارتباطی با موضوع مورد این مطالعه ندارد. با این وجود، در بخش اول کتاب، شهید مطهری به موضوع روابط اقتصادی پرداخته که مرتبط با موضوع مقاله حاضر است. از نظر شهید مطهری، دو نوع رابطه در اقتصاد قابل تعریف است: تکوینی و طبیعی، که به دو نوع اقتصاد انجامیده است. «روابط اقتصادی دو نوع است: روابط تکوینی و طبیعی و روابط اعتباری و قانونی (به عبارت دیگر؛ دو نوع اقتصاد داریم: اقتصاد طبیعی و اقتصاد برنامه‌ای). روابط طبیعی عبارت است از یک سلسله روابط

نسبت بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی؛ مقایسه تطبیقی دیدگاه ... ۶۱

علی و معلولی که خواه ناخواه در امور اقتصادی پیش می‌آید؛ مثل روابط مربوط به عرضه و تقاضا و بها در اقتصاد آزاد و مبادله‌ای، تورم پول، افزایش و کاهش قیمت‌ها، بیکاری، بحران اقتصادی، سود، ضرر، مزد، مالیات و امثال اینها. اما روابط اعتباری و قراردادی عبارت است از قوانین مربوط به حقوق و مالکیت‌های شخصی یا اشتراکی» (مطهری، ۱۳۸۸: ۳۱). بنابر این، مقصود از روابط طبیعی و تکوینی، روابطی است که بر شکل عام قوانین اقتصادی حاکم است که تفاوتی ندارد در چه کشوری و با چه نظام اقتصادی حاکم است؛ روابطی چون: رابطه نقدینگی با تورم، قانون عرضه و تقاضا، بیکاری و ...

اگر بپذیریم قواعدی چون: تورم و ارتباط آن با نقدینگی، مالیات و رابطه آن با توسعه، رابطه عرضه و تقاضای کالا و ...، یک سری روابط تکوینی و طبیعی در اقتصادند، دیگر نمی‌توان سخن از کشور، جامعه یا تفکر خاصی مطرح کرد. بسیاری از قواعدی که اسمیت در «ثروت ملل» بدان اشاره کرده و از جمله قاعده تقسیم کار و رابطه آن با تولید انبوه و نیز رابطه عرضه و تقاضا، یا برخی قواعدی که مارکس در رابطه با ارزش اضافی مطرح کرده، می‌توانند در بر گیرنده وجهی عام و جهان‌شمول از اقتصاد باشند که تفاوتی ندارد در چه نظام اجتماعی طرح شوند. لذا، هر نظام اجتماعی که بر تقسیم کار در تولید تمرکز کند، می‌تواند فرایند تولید انبوه را طی کند و اقتصاد خود را ارتقا بخشد. اینها قواعد تکوینی اقتصادند که به ماهیت آن به عنوان یک نهاد اجتماعی مربوط می‌شوند. در هر نظام اجتماعی، اعم از سرمایه‌داری، مارکسیستی، اسلامی یا سایر نظام‌های اجتماعی، زمانی که عرضه کالا کم شود، تقاضا بالا می‌رود و این امر، تأثیر خود را بر قیمت یک کالا به جا می‌گذارد.

از این جهت، قانونی که اسمیت یا مارکس کشف کرده، یا قوانینی که شهید مطهری، شهید صدر یا ابن خلدون در وجه طبیعی اقتصاد کشف کرده‌اند، در همه نظام‌های اجتماعی قابل استفاده است. به طور مثال، ابن خلدون در قرن هشتم به مواردی از قوانین اقتصاد پرداخته که شباهت زیادی به گزاره‌های اسمیت و مارکس دارند: «و هر گاه کلیه کارهای ساکنان یک شهر یا قصبه بر مقدار ضروریات و نیازمندی‌های آنان تقسیم شود، میزان کمتری از آن کارها هم در برابر نیازمندی‌های ایشان کفایت خواهد کرد ... و از این راه به مرحله توانگری خواهند رسید (مشابه اصل تقسیم کار و تولید انبوه در نظریه اسمیت). درآمد و دارایی عبارت از ارزش کارهای انسانی است (مشابه مفهوم ارزش در اندیشه مارکس). و اما وضع درآمد و هزینه در همه شهرها یکسان

است و هر وقت درآمد فزونی یابد، هزینه هم به همان نسبت افزون می‌شود و بالعکس (رابطه درآمد و هزینه)؛ و گاهی هم قیمت مخارج و زحماتی را که از راه کشاورزی در تولید موارد غذایی متحمل می‌شوند نیز بر بهای آن مواد می‌افزایند و پیوسته این قسمت را در ارزش اجناس حفظ می‌کنند؛ در نتیجه، مقدار موجود این گونه لوازم در برابر حوائج طالبان آنها بیش از حد اندک خواهد بود و خریداران آنها به طور روزافزون افزایش خواهد یافت ... و آسایش طلبان بهای آنها را بیش از اندازه گران می‌پردازند؛ زیرا بیش از دیگران بدانها نیازمندند (مشابه اصل عرضه و تقاضا در اقتصاد سیاسی کلاسیک)». (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۷۱۹-۷۱۲)

حال آیا می‌توان گفت که ابن خلدون طرفدار سرمایه‌داری یا مارکسیسم بوده است! طبق دیدگاه شهید مطهری، پاسخ منفی است؛ چرا که ابن خلدون یک قانون طبیعی و تکوینی در اقتصاد را کشف کرده و از این جهت، یک قانون عام اقتصادی است که مبنای فلسفی یا ایدئولوژیک بر نمی‌دارد که بخواهد محل اختلاف نظر باشد. لذا «از لحاظ روابط طبیعی، علم اقتصاد علم به قوانین طبیعت است آنچنان که هست؛ یعنی یک علم نظری است و اختلاف نظر در این علم، از قبیل اختلاف نظر در علوم نظری است و البته کمتر هم مورد اختلاف خواهد بود» (مطهری، ۱۳۸۸: ۳۵). علت عدم اختلاف این است که در اینجا روابط طبیعی و تکوینی درباره «آنچه هست» بحث می‌کنند.

سوی دیگر روابط اقتصادی، روابط قراردادی نظام اقتصادی است که در آن مسائلی چون: مالکیت، سهم فرد، سهم نظام اجتماعی، ماهیت مالکیت و ... مورد بحث است و طبیعتاً هر اندیشمندی بنا به دیدگاه فلسفی و چارچوب مکتبی خود پاسخی متفاوت به آن دارد. این چارچوبها در برگیرنده هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و انسان‌شناسی خاص خود است و ارجاع به «آنچه باید باشد»ها دارد. «ولی از لحاظ روابط اعتباری، علم اقتصاد علم به روابط است، آنچنان که باید باشد. در شق دوم است که مسئله عدالت و ظلم، خوب و بد و شایسته و ناشایسته به میان می‌آید و به اصطلاح، جنبه اخلاقی دارد.» (همان)

شهید مطهری، اهمیت خاصی برای روابط اعتبار قائل است و می‌نویسد: «روابط اقتصادی مانند سایر روابط اجتماعی، امور قراردادی است. در روابط اجتماعی، مفاهیمی از قبیل ریاست و مرئوسیت و زوجیت و وجوب اطاعت و غیره به میان می‌آید و در روابط خاص اقتصادی، مفاهیمی از قبیل مالکیت و مملوکیت و حق و مبادله و غیره به میان می‌آید؛ یعنی همین که اشتراک مساعی

نسبت بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی؛ مقایسه تطبیقی دیدگاه ... ♦ ۶۳

و تقسیم کار ضرورت پیدا کرد، یک سلسله اعتبارات و مفاهیم اعتباری و قانونی ضرورت پیدا می‌کند. آن سلسله از مفاهیم اعتباری که مربوط است به تولید و تقسیم و توزیع ثروت و وسائل معاش، روابط اقتصادی نامیده می‌شود» (همان: ۳۰-۲۹). بنابر این، تفاوت مکاتب و فلسفه‌های گوناگون در موضوع اقتصاد، به روابط اعتباری آن مربوط است.

نکته قابل تأمل در دیدگاه شهید مطهری این است که اگر چه وی قائل به تمایز بین این دو علم از یکدیگر است، اما معتقد است که این دو، دارای روابط بیگانه با هم نیستند، بلکه بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند. وی در این زمینه منتقد نظر مارکسیست‌هاست که معتقدند روابط اعتباری در روابط طبیعی تأثیری ندارند: «هیچ یک درست نیست؛ هم مقررات اجتماعی خاص، جریان‌ات طبیعی اقتصادی خاصی را به دنبال خود می‌آورد و هم روابط و آثار طبیعی خواه ناخواه یک سلسله مقررات جدیدی را ایجاد می‌کند. ولی مطلب اساسی این است که آیا مقررات اقتصادی؛ یعنی روابط اعتباری اقتصاد، مبنایی جز وسایل تولید ندارد؟ یا آنکه این مقررات که یک سلسله مقررات اجتماعی به معنی اخص است، ناشی از یک سلسله حقوق طبیعی است مستقل از ابزار تولید؟ اختلاف نظر اساسی ما با مارکسیست‌ها در این قسمت است.» (همان: ۳۲)

از نظر شهید مطهری اشتباهات زیادی که در کتب مختلف وجود دارد، به این علت است که بین این دو رابطه و دو نوع علم در اقتصاد تفکیکی قائل نمی‌شوند: «معمولاً در کتب، میان این دو قسمت تفکیک نمی‌شود و به همین جهت منشأ اشتباهات زیادی می‌گردد. علم اقتصاد به معنی اول، اصول و مبادی دارد. هیچ یک از قوانین و مقررات علم اقتصاد به معنی دوم تأثیری در اول ندارد، مگر آنگاه که به مرحله عمل و واقعیت عینی بیاید؛ زیرا مطلقاً امور اعتباری از آن جهت که اعتباری هستند در امور عینی و واقعی تأثیر ندارند. مگر بعد از آنکه به مرحله عمل درآیند. ولی قواعد و قوانین علم اقتصاد نظری در علم اقتصاد عملی مؤثر است» (همان: ۳۶-۳۵). بنابر این، شهید مطهری عقاید اقتصادی را با فلسفه، مکتب، روابط قراردادی و اعتباری و اقتصاد برنامه‌ای برابر می‌گیرد و البته آن را مرتبط و تحت تأثیر و تأثر با روابط تکوینی اقتصاد قلمداد می‌کند.

با توجه به موضوع قبل، نظریه اقتصادی اسلامی در موضوعات تکوینی و طبیعی، با مارکسیسم یا سرمایه‌داری بحثی ندارد. تمایز نظریه اقتصادی اسلامی در «آنچه باید باشد» است که متفاوت از مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. مبنای اقتصاد سرمایه‌داری، روابط طبیعی است (و روابط اجتماعی را مورد اغماض قرار می‌دهد)؛ در حالی که اقتصاد مارکسیستی بر قوانین

اجتماعی تأکید دارد (و روابط طبیعی اقتصاد را مورد اغماض قرار می‌دهد). «آنچه مایهٔ اختلاف اجتماعی اشتراکی و اجتماعی سرمایه‌داری است این است که اجتماع سرمایه‌داری با قوانین طبیعی اداره می‌شود و اجتماع اشتراکی با قوانین ارادی و اختیاری» (همان: ۳۷). اما اسلام، ضمن اینکه روابط طبیعی را به رسمیت شناخته، در روابط اجتماعی بر اخلاق تأکید دارد. «اسلام دو پیوند با اقتصاد دارد: مستقیم و غیر مستقیم. پیوند مستقیم اسلام با اقتصاد از آن جهت است که مستقیماً یک سلسله مقررات اقتصادی دربارهٔ مالکیت، مبادلات، مالیاتها، حجرها، ارث، هبه‌ها و صدقات، وقف، مجازاتهای مالی یا مجازاتهایی در زمینهٔ ثروت و ... دارد. پیوند غیر مستقیم اسلام با اقتصاد، از طریق اخلاق است» (همان: ۱۴). موضوع برجسته در روش‌شناسی شهید مطهری، توجه به امر اخلاق در اقتصاد اسلامی است که مورد توجه برخی دیگر از اندیشمندان مسلمان بوده است (به طور مثال: خان، ۱۹۹۴؛ جودهای، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۳؛ اقبال و میرآخور، ۲۰۰۷). همچنین قبل از شهید مطهری ابوالاعلیٰ مودودی، مبنای دیدگاه خود از اقتصاد اسلامی را اخلاقیات در اقتصاد اسلامی قرار داده است. (مودودی، ۲۰۱۱)

۳. دیدگاه شهید صدر

یکی از دغدغه‌های مهم شهید صدر در جلد دوم کتاب «اقتصادنا»، بحث پیرامون تمایز مکتب از علم است. از نظر وی، مکتب اقتصادی سطحی بالاتر از علم اقتصادی است؛ چرا که: «مکتب اقتصادی، عبارت است از شیوهٔ حل مسائل اقتصادی و علمی که در هر جا به نحوی از آن پیروی می‌شود. علم اقتصاد، دانشی است که پدیده‌های اقتصادی را تفسیر و روابط آنها را با یکدیگر تعیین می‌نماید» (صدر، ۱۳۵۷: ۱۲). به نظر می‌رسد عبارت «در هر جا به نحوی» در این تعریف، به این موضوع اشاره دارد که مکتب عام نیست، بلکه مبتنی بر بسترهای اجتماعی و فرهنگی خاص است. شهید صدر با بسط مباحث خود راجع به تمایز مکتب از علم، به این مسئله که مکتب، هدایتگر است و علم، ابزار؛ نزدیک می‌شود: «مکتب اقتصادی در اینجا [اسلام]، به هر قاعدهٔ اساسی اقتصادی که با ایدهٔ عدالت اجتماعی ارتباط یابد، اطلاق می‌گردد. علم اقتصاد شامل هر نظریه‌ای است که رویدادهای عینی اقتصادی را دور از هر گونه اندیشهٔ عدالت خواهانه و پیش‌ساختهٔ ذهنی تفسیر کند» (همان: ۱۶). لذا مکتب، بیشتر با سطوح آرمانها و ارزشها ارتباط دارد و علم با سطوح واقعیت عینی اقتصاد. «بنابر این، مفهوم عدالت فی‌نفسه ایدهٔ علمی نیست. از این رو، وقتی موضوع

نسبت بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی؛ مقایسه تطبیقی دیدگاه ... ۶۵

را از جنبه عدالت خواهی بررسی کنیم، از چارچوب مطالعه علمی خارج می شود» (همان: ۱۷). این تمایز شباهت کامل به تمایزی دارد که شهید مطهری بین روابط طبیعی و قراردادی در اقتصاد مطرح کرده است. بر این اساس، می توان گفت که روابط طبیعی در دیدگاه شهید مطهری، خصیصه علم اقتصادی در دیدگاه شهید صدر را دارد و از طرف دیگر، مکتب اقتصادی در دیدگاه شهید صدر، خصیصه روابط اعتباری در دیدگاه شهید مطهری را داراست.

شهید صدر با طرح این سؤال که «چرا اسلام فاقد سیستم اقتصادی است؟»، چنین پاسخ می دهد: «علت اینکه عده ای اسلام را فاقد سیستم اقتصادی دانسته اند، همین است که بین مطالعات علمی با مطالعات مکتبی تفاوت قائل نمی شوند. وقتی از سیستم اسلامی صحبت به میان می آید، گمان می کنند کسی مدعی آن است که اسلام قبل از دانشمندان غربی، علم اقتصاد سیاسی را ابداع کرده و نظیر همان مباحثی که آدام اسمیت، ریکاردو و دیگران درباره قوانین اقتصادی، تولید، توزیع و جز آن گفته اند، در اسلام نیز موجود است! و چون این چنین نیست، پس اقتصاد اسلامی، افسانه و خیال و سخن از آن بیهوده است. اگر اینها مکتب اقتصادی را با علم اقتصاد یا دانش معروف به اقتصاد سیاسی فرق بگذارند چه بسا دریابند که یک سیستم اقتصادی به عنوان مکتب اقتصادی و نه علم اقتصاد در اسلام وجود دارد و بدین ترتیب، از نظریه اولیه خود عدول نمایند» (همان: ۱۶).

از نظر شهید صدر، تفاوت مکتب و نظریه در این است که:

۱. مکتب، با مفاهیم ارزشی سر و کار دارد و نظریه و قانون با مفاهیم مرتبط با واقعیت؛
۲. مکتب، زیربناست و نظریه و قانون، روبنا؛
۳. مکتب غیر قابل تغییر است و نظریه و قانون قابل تحول.

با وجود آنکه شهید صدر به خوبی تمایز مکتب از علم را مورد بحث قرار داده، اما نکته این است که این تمایز، یک تمایز منفصل نیست. هر نظریه علمی (مثلاً در سرمایه داری و مارکسیسم) ریشه در مبانی مکتبی خاص خود دارد. بر این اساس، نظریه اقتصاد اسلامی نیز ریشه در مفاهیم مکتب اسلام دارد.

۱. اکتشاف مکتب در مقابل تکوین مکتب

شهید صدر یکی از تمایزات اسلام از دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم را اکتشافی بودن مکتب در اسلام و ابداعی (تکوینی) بودن آن در نظامات غربی معرفی می‌کند؛ یعنی مکتب اقتصادی اسلام را بایستی با مراجعه به تاریخ اسلام کشف کرد و نمی‌توان مکتبی را جعل کرد؛ چرا که ساخت مکتب، به بشری شدن آن منجر می‌شود و این امر با مفاهیم اسلامی سازگار نیست. «ماهیت موضوعی که ما دنبال می‌کنیم، با ماهیت موضوعی که در مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم تعقیب می‌شود، فرق دارد و محقق از آغاز، به این حقیقت پی می‌برد. همین اختلافات در ماهیت است که متد، موضوع مطالعه و ویژگی‌های هر یک از دو بحث اکتشاف و تکوین را مرزبندی کرده و از یکدیگر جدا می‌سازد» (همان: ۲۴). از نظر وی، تفاوت اکتشاف و تکوین در این است که در تکوین: ایجاد و جعل یک ساختمان تئوریک مورد نظر است، مبتنی به امر مادی است؛ یعنی با تغییر شرایط زمانی و مکانی، مکتب استحاله پیدا می‌کند و از اصل به فرع و از قاعده به روبنا می‌رسیم؛ در حالی که در اکتشاف مکتب: ارزیابی روبناها مورد نظر است، تا بتوان به کشف زیربنا (مکتب) دست پیدا کرد؛ روبناها عبارتند از: رژیم قانونی و حقوقی، نه تحقیق مستقیم در سیستم اقتصادی؛ و حرکت از فرع به اصل است، نه برای ارزیابی اصل؛ که برای کشف و شناسایی آن.

لذا بین تکوین و اکتشاف، تمایز جدی وجود دارد. در رابطه با مکتب اسلامی، اکتشاف، معیار اسلامی بودن یک مکتب است؛ در حالی که تکوین، نشان‌دهنده انسانی بودن آن است. بنابراین، برای دسترسی به نظام مکتبی اسلام، قسمتی از مباحث را از نص یا سنت می‌توان دریافت و قسمتی دیگر را با تحقیق در روبناها (نظامهای مالی، حقوقی، مدنی، احکام و مقررات و انواع عقود) می‌توان شناسایی کرد.

۲. الگوی منطقه الفراق

نظریه اقتصادی شهید صدر، مرتبط با اهمیتی است که این نظریه برای ولی امر و جایگاه شرعی و قانونی او در تدوین قوانین اجتماع و از جمله قوانین اقتصادی قائل است. وی با توجه به آیه اولی الامر^۱ می‌نویسد: «یعنی ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوبش صریحاً اعلام نشده است را به عنوان دستور ثانویه، ممنوع یا واجب‌الاجرا نماید. از این دو هر گاه

^۱ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. (نساء: ۵۹)

نسبت بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی؛ مقایسه تطبیقی دیدگاه ... ♦ ۶۷

امر مباحی را ممنوع کند، آن عمل مباح، حرام می‌گردد و هر گاه اجرائش را توصیه نماید، واجب می‌شود. البته کارهایی که قانوناً و مطلقاً مثل حرمت ربا تحریم شده باشد، قابل تغییر نیست» (همان: ۳۴۸). لذا دولت اسلامی می‌تواند در اموری که اسلام به تصریح در آن مسائل اظهار نظر نکرده است، با رعایت قوانین شریعت به ارائه قواعد اقتصادی اقدام کند. نتیجه مبنایی این قاعده، پویایی مکتب اقتصادی اسلام است. وی این قاعده را منطقه الفراق نام می‌گذارد «تا به کمک عنصر متحرک قانونگذاری، تحول روابط انسان و طبیعت و مشکلات و مسائلی که با گذشت زمان پیش می‌آید، تنظیم و حل و فصل شود». (همان: ۳۴۷)

از نظر شهید صدر، در مکتب اسلام و با تکیه بر نص صریح قرآن، یک سری مبانی لایتغیر وجود دارد. تقبیح امر ربا، یک امر مسلم در نظام اقتصادی اسلام است که هیچ دخل و تصرفی در نهی این پدیده را نمی‌توان به رسمیت شمرد. با این وجود، جهان‌بینی اسلامی به گونه‌ای طراحی شده است که انسانها بتوانند در هر شرایط زمانی و مکانی، پاسخ خود را از آن کسب کنند. انسان در جامعه اسلامی، در برابر تغییر و تحولات زمانی و مکانی نمی‌تواند معطل بماند تا تکلیفش مشخص شود که چگونه به مسائل ورود کند و به ارائه راه حل پردازد. «طبیعی است که اسلام مبانی نظری و حقوقی خود را، قادر به تنظیم روابط انسانی در همه اعصار بداند. ولی این بدان معنی نیست که جنبه تحول‌یابنده، رابطه انسان با طبیعت را نادیده [گرفته] و متکی به آثار آن باشد؛ زیرا افزایش قدرت بشر نسبت به طبیعت، مخاطراتی را هم در بر داشته و از جمله، امکانات تازه‌ای را برای توسعه طبیعی و استثمار سرمایه‌ها و در نتیجه، تهدید عدالت اجتماعی، فراهم آورده است». (همان: ۳۴۶)

بر این اساس، از نظر شهید صدر، مکتب اقتصادی اسلام دو وجه دارد:

- وجهی که به طور منجز توسط شارع تعیین شده است و تحول در آن جایز ندارد؛
- وجهی که توسط «دولت» اسلامی تعیین می‌شود و آن مربوط به منطقه الفراق است.

لذا مطابق الگوی منطقه الفراق، دولت اسلامی در امور اقتصادی که اسلام در مورد آنها به تصریح بحث نکرده، می‌تواند طرح دیدگاه کند. «قلمرو، منطقه الفراق است نسبت به نصوص تشریحی، نه نسبت به واقعیتهای عینی و خارجی جامعه عهد نبوت؛ چه اقدامات نبی اکرم (ص) در حدود قلمرو مزبور، بر طبق هدفهای اقتصادی آن روزگار و احتیاجات عملی عصر، صورت

پذیرفته است. به عبارت دیگر؛ باید گفت آن دسته از تصمیمات پیامبر(ص) که در چارچوب عنوان بالا اتخاذ شده، نه در زمانهای مختلف و نه در مکانهای متفاوت، ثابت و لایتغیر محسوب نمی‌شود و نباید سیره آن حضرت را در این خصوص یک روش تشریحی ثابت تلقی کرد؛ زیرا پیامبر(ص) در آن زمان و مکان، به‌خصوص به‌عنوان ولی امر- دولت- و بنا به مقتضیات سیاسی روز، چنان تصمیماتی اتخاذ کرده است» (همان: ۳۵). بنابر این، طبق این دیدگاه، اقدامات پیامبر(ص) در زمان حکومت خود در مدینه، اقداماتی نه بر اساس نص اسلام، که بر اساس رویکرد و موضع‌گیری ایشان- به‌عنوان رئیس دولت اسلامی- نسبت به مسائل اجتماعی انجام می‌شده است.

لذا، راه حل پاسخ نیازهای انسان و جامعه انسانی در شرایط مختلف زمانی و مکانی، پذیرش قلمرو منطقه‌الفراق است. بررسی مکتب اقتصادی اسلام، بدون در نظر گرفتن قلمرو منطقه‌الفراق و راه‌حلهایی که در عمل برای رفع مشکلات اقتصادی حاصل از آن حاصل می‌شود، غیر ممکن است؛ زیرا اگر فرصت قانونی مزبور به درستی استفاده شود، فعالیت‌های اقتصادی را به خوبی می‌توان تحت تأثیر و ارشاد و کنترل قرار داد. بدیهی است نتیجه کم‌توجهی در این مورد، استفاده ناقص از امکانات قانونگذاری؛ یعنی توجه به عناصر ایستا و غفلت از عناصر پویای نظام حقوقی است.

تصمیمات پیامبر(ص) در محدوده قلمرو منطقه‌الفراق، احکام جاودانی محسوب نمی‌شوند؛ زیرا پیامبر در این مورد- نه به‌عنوان مبلغ احکام ثابت الهی- بلکه در مقام رهبری سیاسی و ریاست دولت اسلامی عمل کرده است. به همین سبب، نباید تصمیماتشان جزء ثابت مکتب اقتصادی تلقی شود؛ ولی توجه به آنها، به فهم هدفهای اساسی و سیاست اقتصادی کمک می‌کند.

سیستم اقتصادی بستگی عملی کامل به سیستم سیاسی دارد. از این رو، دستگاه اجراکننده برنامه اقتصادی، باید واجد صلاحیت سیاسی باشد تا تصمیماتی که به استناد قلمرو منطقه‌الفراق اخذ می‌کند، از حدود قانون تجاوز نکند. در غیر این صورت، اجرای صحیح، کامل و ثمربخش سیستم میسر نخواهد بود (همان: ۳۶-۳۵). از نظریه شهید صدر می‌توان استنباط کرد که وی بیشتر بر ابعاد پویایی نظام اقتصادی اسلام توجه دارد که البته شرط لازم جهت تحقق آن، رهبری سیاسی است که ویژگی‌های جانشینی پیامبر(ص) را داشته باشد.

در رابطه با روش نظریه‌پردازی در اسلام نیز شهید صدر، بر اجتهاد به‌عنوان ابزاری در کشف قوانین و قواعد اسلامی در اقتصاد تأکید دارد. به نظر می‌رسد که موضوع قلمرو آزادی نظر قانونی، با تکیه بر ابزار اجتهاد، قابلیت تحقق دارد.

(د) مقایسه و ارزیابی

مقایسه دو دیدگاه نشان می‌دهد که تبیین نسبت بین علم و مکتب (روابط طبیعی و روابط اعتباری در اقتصاد) توسط شهید مطهری، مستدل‌تر از دیدگاه شهید صدر است؛ در حالی که شهید صدر علم را در مقابل مکتب قرار داده، که چندان مستدل نیست. مطابق دیدگاه شهید مطهری، علم اقتصاد، یافته‌ای عام و مبتنی بر روابط طبیعی است؛ در حالی که مکتب، مبتنی بر روابط قراردادی و ارزشهایی است که به آن الصاق می‌شود. ضمن اینکه شهید مطهری علم را در مقابل مکتب قرار نداده یا اینکه آن دو را از یکدیگر منفک ندانسته، بلکه روابط قراردادی و طبیعی را دارای تأثیر بر یکدیگر تلقی کرده است. با این وجود، شهید مطهری در دیدگاه خود به طور مشخص به این موضوع نپرداخته که نسبت و مرتبه علم و مکتب در اقتصاد اسلامی چگونه است یا اینکه چگونه از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. از سوی دیگر، برجستگی دیدگاه شهید صدر، طرح مفهوم و الگوی منطقه‌الفراق است که بر اساس آن، اجازه نظورری و نظریه‌پردازی به دولت اسلامی در اموری که تاریخ صدر اسلام یا قرآن کریم به آنها ورود نکرده، داده شده است. این الگو، مسیر جامعه اسلامی را در مواجهه با مسائل جدید بازگشایی می‌کند.

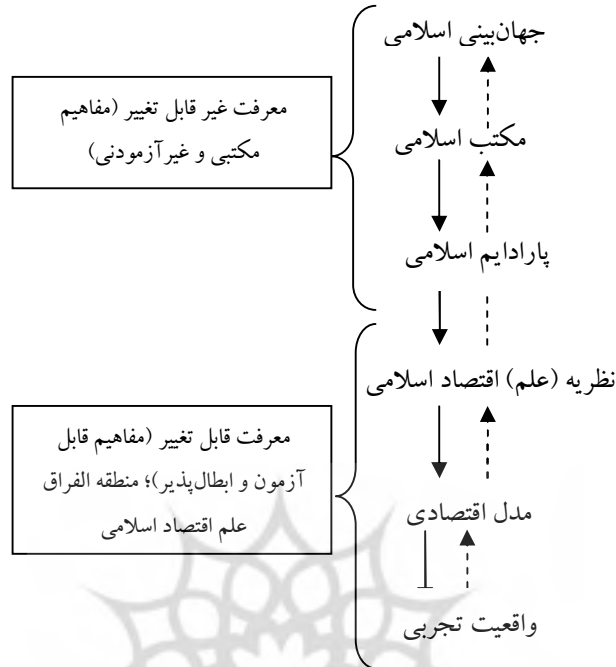
نقطه ضعف اساسی دیدگاه شهید صدر، ابهام در شناسایی جایگاه و تعریف مستدل از علم و مکتب و به تبع آن، ابهاماتی در موضوعاتی چون: نسبت علم با مکتب و نیز اکتشاف و تکوین مکتب است. به طور کلی، ابهامات دو دیدگاه عبارتند از:

۱. نسبت و مرتبه علم (نظریه) و مکتب در اقتصاد اسلامی چیست؟
 ۲. کدام بخشهای اقتصاد اسلامی غیر قابل تغییر و کدام بخشها قابل تغییر بر اساس شرایط زمانی و مکانی است؟
 ۳. در شرایطی که اقتصاد اسلامی با فقر نظریه روبروست، اجتهاد به عنوان یک روش حل مسئله، چگونه می‌تواند مسائل اقتصاد اسلامی را حل و فصل کند؟
- برای پاسخ به سؤالات مذکور، الگوی ذیل پیشنهاد می‌شود:

الگوی پیشنهادی

با پذیرش دیدگاه شهید مطهری راجع به نسبت بین روابط طبیعی و روابط اعتباری در اقتصاد، می‌توان گفت که دو پایه اصلی اقتصاد اسلامی را مکتب یا روابط قراردادی از یک سو و علم، نظریه یا روابط طبیعی از سوی دیگر تشکیل می‌دهد. همچنین با تأسی از دیدگاه شهید صدر که دولت اسلامی در مواجهه به مسائل جدید می‌تواند از قلمرو منطقه‌الفراق بهره گیرد، می‌توان گفت که اقتصاد اسلامی یک وجه قابل تغییر و وابسته به زمان و مکان دارد. حال سؤال این است که: نسبت بین علم و مکتب چیست و کدام بخش قابل تغییر و کدام بخش غیر قابل تغییر است؟ برای پاسخ باید گفت که به طور کلی در سلسله‌مراتب معرفت، مکتب سطحی بالاتر از علم دارد و در بر گیرنده مفاهیم بنیادین هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی خاص خود است. اگر مفاهیم مکتبی را با مفاهیم فلسفی که در بر گیرنده همان مفاهیم بنیادین است مشابه فرض کنیم، طبق الگوی ایمان، این مفاهیم در مراتب بالاتر از مفاهیم نظری (علمی) قرار می‌گیرند. (ایمان، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۱)

ایمان و کلامه ساداتی (۱۳۸۹) الگویی از سلسله‌مراتب معرفت در اسلام ارائه کرده‌اند که به لحاظ مرتبه، مفاهیم جهان‌بینی و فلسفی اسلامی بالاتر از مفاهیم نظری قرار می‌گیرند. لذا، در اقتصاد اسلامی نیز مکتب اقتصادی بالاتر از نظریه اقتصادی (علم) قرار می‌گیرد. همان طور که شهید مطهری روابط طبیعی و قراردادی را مرتبط با یکدیگر قلمداد می‌کند، مکتب نیز در ارتباط با علم، نظریه‌ای است که مبتنی بر آن مکتب شکل گرفته است. از سوی دیگر، مطابق الگوی منطقه‌الفراق، جامعه اسلامی در شرایط مختلف زمانی و مکانی قادر به ارائه راه حل در امور اقتصادی است. بنابر این، بر اساس دیدگاه شهید مطهری و شهید صدر از یک سو و نیز الگوی ایمان (۱۳۸۸ و ۱۳۹۱) و ایمان و کلامه ساداتی (۱۳۸۹ و ۱۳۹۲) از سوی دیگر، الگوی ذیل در خصوص مراتب معرفتی در اقتصاد اسلامی پیشنهاد می‌شود:



شکل ۱: سلسه مراتب معرفت در اقتصاد اسلامی

مطابق الگوی پیشنهادی، دو بخش در اقتصاد اسلامی وجود دارد: نخست، بخش غیر قابل تغییر که همان مفاهیم مکتبی را تشکیل می‌دهد و دوم، بخش قابل تغییر که از سطح علم (نظریه) به پایین است. بر این اساس، سطوح جهان‌بینی، مکتب و پارادایم، غیر قابل تغییرند. در این سطوح نه تنها موضوعاتی چون: توحید، نبوت و معاد مطرح است، بلکه مسائل فردی و اجتماعی چون: عدالت و ظلم، مسئولیت، ربا، و سایر مفاهیم بنیادین اسلامی چون: زکات و ... طرح می‌شود که در برگیرنده ارزشهای بنیادین اسلامند.

در بخش دوم که مفاهیم قابل تغییر را شامل می‌شود، هر متفکر با اتکا به مفاهیم مکتبی خود از یک سو و میزان تبخّر و برخورداری از دانش و علم روز در موضوعات مختلف و نیز نگاه وی راجع به مسائل جدید از سوی دیگر، به نظریه‌پردازی پیرامون اقتصاد اسلامی می‌پردازد. در این مرحله، مفاهیمی طرح می‌شود که رو به واقعیت عینی و اجتماعی دارد و در دیدگاه اندیشمندان مختلف متفاوت است. به طور مثال، اینکه در اقتصاد اسلامی ارزش و مالکیت چه تعریفی دارد،

ممکن است در اندیشه شهید مطهری و شهید صدر نظرات متفاوتی طرح شده باشد. این تفاوتها مربوط به قلمرو منطقه الفراق است، نه مفاهیم مکتبی اسلام.

از سوی دیگر، با توجه به تمایزی که شهید مطهری بین روابط طبیعی و قراردادی مطرح کرده، قوانین طبیعی یا عام اقتصاد، قابل استفاده در نظریه اقتصاد اسلامی اند و محدودیتی وجود ندارد که آن را ابن خلدون، اسمیت، یا مارکس طرح کرده باشند. آنجا که طرح نظری قواعد اعتباری و قراردادی مطرح می شود، مفاهیم مکتبی ورود می کنند که راجع به بایدها و نبایدهای نظریه اقتصادی نظر دارند. ضمن اینکه نکته مهم مطابق دیدگاه شهید مطهری، این است که بین این قوانین و مفاهیم مکتبی رابطه وجود دارد.

حال سؤال این است که اگر اندیشمندی نظریه ای راجع به اقتصاد اسلامی طرح کرد، مبنای اعتبار آن چیست؟ در این زمینه باید گفت که اعتباریابی علم اقتصاد اسلامی - همچون علم در سایر نهادهای اجتماعی - دو وجه کلی دارد؛ یک سوی آن اعتباریابی ارزش شناختی است که بر اساس آن، یک نظریه اقتصادی بایستی اسلامی بودن خود را اعتباریابی کند. این اعتباریابی مربوط به دایره تغییر ناپذیر اقتصاد اسلامی و روابط قراردادی آن است. طبق نظر هر دو اندیشمند که اجتهاد را مبنای کار قرار داده اند، در این زمینه دو حالت وجود دارد: یا یک مجتهد، علم اقتصاد اسلامی را مطرح کرده، که در این حالت، نفس وجود مجتهد، مبنای اسلامی بودن آن است. اگر اندیشمند (غیر مجتهد) یک نظریه علمی از اقتصاد اسلامی را طرح کرد، برای اثبات اسلامی بودن آن می تواند آن را به مجتهد مسلمان، ابلاغ و اعتباریابی ارزش شناختی کند.

با این وجود، یک وجه دیگر اعتبار در علم اقتصاد اسلامی، اعتبار تجربی آن است. این نوع اعتباریابی بر اساس میزان توانایی یک نظریه در تبیین واقعیت و ارائه الگوهایی مثبت برای تغییر است. کسب اعتبار در اینجا بدین معناست که علم (نظریه) اقتصادی مطرح شده بایستی بتواند کفایت خود را در واقعیت تجربی اثبات کرده، الگوهایی نظری ارائه کند که قابل دفاع در مقابل نظریه های رقیب باشند. نکته مهم در اینجا این است که چون نظریه اسلامی در اینجا قائم به دیدگاه یک شخص یا مجموعه ای از اندیشمندان است، ابطال تجربی آن به مکتب اسلام مربوط نمی شود، بلکه به فرد یا مجموعه ای از اندیشمندان مربوط می شود. به طور مثال اگر نظریه شهید صدر ابطال شود، مفاهیم مکتبی و ارزشی اسلام،

نسبت بین علم و مکتب در اقتصاد اسلامی؛ مقایسه تطبیقی دیدگاه ... ۷۳

ابطال نشده، بلکه نظریه شهید صدر ابطال شده است. طبق نظر ایمان و کلاته ساداتی (۱۳۹۲) و نیز باقری (۱۳۸۸) ابطال تجربی نظریه اسلامی با این روش به معنای زیر سوال بردن مفاهیم اسلامی نیست. در نهایت این که مطابق دیدگاه شهید مطهری که اخلاق را قسمتی از اقتصاد اسلامی تعریف کرده می توان گفت که هر چند علم (نظریه علمی) بخشی از اقتصاد اسلامی را تشکیل می دهد، اما همان طور که شهید مطهری اشاره کرده است، بخش مهم دیگر از اقتصاد اسلامی را گزاره های اخلاقی تشکیل می دهد. به جز حقوق اقتصادی در اسلام، قراردادهای غیرحقوقی و عموماً اخلاقی وجود دارد که بخش اعظم نظام اقتصادی را تشکیل می دهد و استواری نهاد اقتصادی اسلام به میزان نهادینه کردن این قراردادها در درون کنشگران نظام اجتماعی خود است. بنابراین علم اقتصاد اسلامی نیازمند شناسایی و بازگشایی وجه دیگری است که وجه اخلاقی آن است که بایستی مورد توجه اندیشمند و متفکر مسلمان قرار گیرد.

و) نتیجه گیری

اقتصاد دو حوزه روابط طبیعی و قراردادی را شامل می شود که مشتمل بر دو شکل از معرفت است: معرفت مکتبی و معرفتی علمی. در حالی که مکتب اقتصادی، مبتنی بر مفاهیم ارزشی و جهان بینی خاصی است؛ علم، ناظر بر روابطی طبیعی است که در بر گیرنده ویژگی های عام نهاد اقتصاد است. با این وجود، بین هر علم اقتصادی، به طور مثال علم اقتصاد سرمایه داری یا مارکسیستی، با مفاهیم مکتبی آن ارتباط وجود دارد که به همین نسبت نیز علم اقتصاد اسلامی موضوعی منفک از مفاهیم مکتبی خود نیست. مفاهیم هستی شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی، و ارزش شناختی مکتبی، غیر قابل تغییرند؛ در حالی که مفاهیم علمی قابل تغییرند و می توانند در معرض ابطال قرار گیرند. اقتصاد اسلامی نیز یک سری مفاهیم مکتبی تغییر ناپذیر و یک سری مفاهیم نظری قابل تغییر و ابطال دارد. در حالی که مفاهیم مکتبی، مرتبط با مبانی جهان بینی اسلامی است، مفاهیم علمی (نظری) در عین ابتدای بر مفاهیم بنیادین جهان بینی اسلامی (وجه ایستا و زیربنایی)، قائم به دیدگاه شخص یا مجموعه ای از اندیشمندان مسلمان است (وجه پویا و روبنایی). بنابر این، علم (نظریه) اقتصاد اسلامی، در منطقه الفراق نظرورزی اندیشمند مسلمان

۷۴ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۵۸

اتفاق می‌افتد که می‌بایست اعتباریابی ارزش‌شناختی و تجربی به دست آورد. مقصود از اعتباریابی ارزش‌شناختی، میزان پابندی علم مورد نظر به مفاهیم مکتبی اسلام و مقصود از اعتباریابی تجربی، میزان توانایی تبیین درست واقعیت و تغییر در آن است. در نهایت اینکه، بخش مهمی از اقتصاد اسلامی را مفاهیم اخلاقی آن تشکیل می‌دهد که لازمه استواری نهاد اقتصاد در جامعه اسلامی، جامعه‌پذیر کردن کنشگران نظام اجتماعی بر اساس این گزاره‌های اخلاقی است.



منابع

- آقانظری، حسن (۱۳۸۸). «روش‌شناسی شهید صدر درباره شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی و تحقیق نهایی درباره آن». *روش‌شناسی علوم انسانی*، ش ۶۱ (۱۵): ۶۱-۵۱.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵). مقدمه. جلد اول و دوم. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی، چ هشتم.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). *فلسفه تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸). *مبانی پارادایمی روشهای کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمان، محمدتقی و احمد کلاته ساداتی (۱۳۸۹). «روش‌شناسی علوم اجتماعی در اسلام با نگاهی به دیدگاه مسعود العالم چودھاری». *روش‌شناسی علوم انسانی*، ش ۶۳: ۲۷-۷.
- ایمان، محمدتقی و احمد کلاته ساداتی (۱۳۹۲). *روش‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان (ارائه مدلی روش‌شناختی از علم اسلامی)*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باقری، خسرو (۱۳۸۲). *هویت علم دینی: نگاهی معرف‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۶). «آزادی و عدالت از منظر فقهی و فلسفی شهید صدر(ره)». *پگاه حوزه*، ش ۲۱۱. قابل دسترس در: <http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/3814/4870/40536?ParentID=80935>
- حسینی، سیدرضا (۱۳۸۷). «معیارهای عدالت اقتصادی از منظر اسلام (بررسی انتقادی نظریه شهید صدر)». *اقتصاد اسلامی*، ش ۸ (۳۲): ۳۶-۵.
- خرم‌شاد، محمدباقر و مصطفی ساوه درودی (۱۳۹۱). «عدالت در اندیشه متفکرین اسلامی، مقایسه تطبیقی آرای رهبر انقلاب اسلامی و شهید مطهری». *امنیت پژوهی*، ش ۱۱ (۴۰): ۳۰-۷.
- صدر، محمدباقر (۱۳۵۷). *اقتصاد ما یا بررسی‌هایی درباره مکتب اقتصادی اسلام*. ترجمه عبدالعلی اسپهبدی. جلد دوم. تهران: اسلامی.
- طغیانی، مهدی (۱۳۸۱). «عدالت اجتماعی از دیدگاه شهید مرتضی مطهری». *پژوهشنامه حقوق اسلامی*. ش ۶ و ۷: ۲۹-۲۲.
- کربلایی پازوکی، علی (۱۳۸۸). «نجات پیروان ادیان و عدل الهی از منظر استاد مطهری». *آینه معرفت*. ش ۱۹: ۱۰۱-۱۲۳.
- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۲). «مهارتهای روش‌شناختی استاد مطهری در دین‌پژوهی». *مقالات و بررسی‌ها*. ش ۳۶ (دفتر ۷۴): ۹۷-۱۱۵.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). *نظری به نظام اقتصادی اسلام*. تهران: صدرا، چ پانزدهم.

- موسویان، سیدعباس (۱۳۸۵). «بانکداری بدون ربا از نگاه شهید صدر». *اقتصاد اسلامی*، ش ۶ (۲۱): ۱۰۱-۷۱.
- میرمعزی، سید حسین (۱۳۸۵). «نقد و بررسی دیدگاه شهید صدر درباره هویت اقتصاد اسلامی». *اقتصاد اسلامی*، ش ۶ (۲۲): ۱۴۶-۱۲۳.
- نجاری، رضا (۱۳۹۰). «روش نظریه‌پردازی شهید مرتضی مطهری در مبحث رشد». *مدیریت اسلامی*، ش ۱۹ (۲): ۸۷-۱۰۳.
- نمازی، حسین و علیرضا لشکری (۱۳۹۱). «توازن و رویکردهای عدالت؛ کنکاشی در رویکرد شهید صدر و شهید مطهری». *معرفت اقتصاد اسلامی*، ش ۳ (۲ پیاپی ۶): ۹۷-۱۲۲.
- Askari, H. & et. al. (2009). **New Issues in Islamic Finance and Economics: Progress and Challenges**. Wiley Finance Pub.
- Chapra, M. Umer. (1993). **Islam and Economic Development, A Strategy for Development with Justice and Stability**. Islamabad: International Institute of Islamic Thought and Islamic Research Institute.
- Choudhury, M.A. (1989). **Islamic Economic Co-operation**. London: Macmillan Ptness LTD.
- Choudhury, M.A. (1993). **Principles of Islamic Political Economy**. London: Macmillan: New York: St. Martin's Press.
- Choudhury, M.A. (2004). **The Islamic World-System A Study in Polity-Market Interaction**. Routledge Curzon Pub.
- Ighbal, Z. & A. Mirakhor (2007). **An Introduction to Islamic Finance: Theory and Practice**. Willey Pub.
- Khan, M.A. (1994). **An Introduction to Islamic Economics**. Islamabad: IIIT an Institute of Policy Studies.
- Khan, M.A. (2003). **Islamic Economics and Finance: A Glossary (Routledge International Studies in Money and Banking)**. 2 Edition. Routledge.
- Mawdudi, S.A.A. (2011). **First Principles of Islamic Economics**. Edited by khurshid Ahmad. Translated by Ahmad Imam Shafagh Hashemi. England: The Islamic Founation Pub.
- Mirakhor, A. & Hossein Askari (2010). **Islamic and the Path of Human and Economic Development**. New York: Palgrave & Macmillan.

